

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در آیه شریفه مورد بحث (31 از سوره مبارکه نور) بعد از اینکه بیان می‌کند که زن می‌تواند زینت‌های باطنی خودش را برای دوازده گروه اظهار و ابداء کند. و این دوازده گروه عبارتند از: 1 - بعوله 2 - آباء 3 - آباء بعوله، 4 - ابناء 5 - ابناء بعوله 6 - برادران 7 - فرزندان برادر 8 - فرزندان خواهر 9 - زنها 10 - ملك يمين 11 - تابعين (غير اولی الاربه من الرجال) 12 - طفلی که (لم يظهروا على عورة النساء).

بیان علت استثناء (12 گروه) در کتب آیات الاحکام

بحثی که در برخی از کتب آیات الاحکام ملاحظه شده این است که چرا شارع متعال این دوازده گروه را استثناء کرده است؟ و بحث فوق به این صورت مطرح شده است: [1] «و العلة هي الضرورة الداعية الى المداخلة و المخالطة و المعاشرة حيث يكثر الدخول عليهن و النظر اليهن بسبب القرابة و الفتنة مأمونة من جهة» دو نکته را بعنوان علت استثناء این 12 گروه بیان کرده‌اند:

علت اول: این است که اینها معمولاً با زن کثرة المعاشرة و کثرت المخالطة دارند و گویا اگر شارع بخواهد برای اینها هم ابداء زینت باطنی را حرام بکند عسر و حرج لازم می‌آید؛ يك زنی که هر روز پسر او، پسر برادر او، پسر شوهر او، اعمام اجدادش با او رفت و آمد می‌کنند عسر و حرج لازم می‌آید که بگوییم تو برای اینها باید تستر بکنی، لذا از این نظر ابداء زینت مانعی ندارد.

علت دوم: این است که معمولاً این گروه گروهی هستند که زن از تفتین اینها مأمون است، یعنی اینها نسبت به این زن نمی‌آید فتنه انگیزی بکند؛ و علت این که حجاب در موارد دیگر لازم است از باب این است که موجب فتنه می‌شود.

اشکال استاد نسبت به علت اول

بیان اول که مسلماً اشکال دارد و مخدوش است؛ ممکن است یکی از حکمت‌ها کثرت معاشرت و مخالطه باشد، اما به نظر ما برایش حکمت غالبه و مهم هم نمی‌شود گفت؛ ببینید! عرض کردم که در این کتاب آیات الاحکام تعبیر به علت دارد، و من فکر می‌کنم اهل سنت شاید خیلی آن فرقی را که علماء شیعه در فقه و اصول بین علت و حکمت قایل هستند آنها (اهل سنت) غالباً قائل نیستند؛ علت و حکمت را يك کاسه می‌کنند و رد می‌شوند!

اما روی مبنای خود بزرگان شیعه این مسئله علت نیست، علت آنی است که حکم وجوداً و عدماً دائر مدار او باشد.

بگوییم آقا علت این که پسر برادر، پسر خواهر هست این کثرة المخالطة و کثرة المعاشرة بوده اگر جای کثرة المعاشرة باشد این حکم است و اگر نباشد این حکم نیست. مسلم عنوان علت راندارد، اگر این بخواهد عنوان علت را داشته باشد بگوییم همین معنا نسبت به خواهر زن بیشتر وجود دارد، شاید يك کسی که زنی را می‌گیرد معاشرت با اعضای خانواده آن زن که یکی از اعضا هم خواهرهای این زن هست بیشتر است؛ پس باید برای او هم جایز باشد. یا بگوییم هر جایی که معاشرت وجود دارد، الان در دنیای امروز اصلاً معاشرت و مخالطة در خانه دیگر مفهوم ندارد؛ تماماً در بیرون از منزل است اکثر اوقات يك زن در معاشرت و مخالطة ی با اجانب است پس بگوییم چون کثرة المعاشرة وجود دارد مانعی ندارد؛ قطعاً علت نیست. حالا با يك درجه پایینتر عنوان حکمت را هم دارد؛ می‌گوییم حکمت هست اما حکمت معتنابه نیست.

چون در آیه وقتی بیان می‌کند آباء بعولتهن یعنی و ان علی جد شوهر، جد دوم شوهر، جد سوم شوهر اینها که معاشرتی ندارند، در حالی که آنها هم جزء افرادی هستند که زن می‌توانند برای آنها ابداء زینت بکند، يك حکمتی هست این مسئله ولی حکمت مهمی نیست.

مسئله آنهایی که عنوان نسبی دارند مثل پسران خودشان، «ابنائهن»، یا پسران برادرشان، یا پسران خواهرشان، اینها ملاکات دیگری دارد دوئیتی اینجاها وجود ندارد، اصلاً صدق اجنبی و اجنبیه در اینجا نمی‌کند؛ علی کل حال ما می‌خواهیم عرض بکنیم حکمت هست، اما يك حکمت قابل نیست، قابل اعتنا نیست بلکه علتش امور دیگری است.

اصلاً اگر علت هم برایش پیدا نکنیم می‌گوییم شارع تعیداً اینها را استثناء کرده است، يك ملاک‌های واقعی هم در امور تعبدی در نزد خود شارع است شاید هم ما نفهمیم آن ملاک‌های واقعی چیست!

نکته دیگر این است که در این آیه بعضی از محارم ذکر نشده است؛ مثلاً اعمام و احوال، عمو و دایی، زن می‌تواند برای عمو خودش ابداء زینت بکند، برای دایی خودش ابداء زینت باطنه بکند اما در این آیه شریفه ذکر نشده است.

بعضی از کسانی که راجع به آیات الاحکام بحث کرده‌اند، گفته‌اند عمو بمنزلة الاب است، حالا عبارتشان کلی است گفته‌اند اعمام و احوال بمنزلة الاء است. گفته‌اند: «فسر فی ذلك انهم بمنزلة الاء فاغنی ذکرهم عن ذکر الاعمام و الاحوال - همین که خداوند آباء را فرموده «او ابائهن» این کافی است که دیگر اعمام و احوال را بیان نکند - و کثیرما یطلق الاب علی العم» آن وقت به همین آیه استدلال کرده است که به یعقوب پیامبر گفتند: «قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالْآبَاءَ إِنَّ إِلَهُكُمْ وَإِسْمَاعِيلَ» در حالی که اسماعیل پدر یعقوب نبود، عم یعقوب بود، عمو او بود با اینکه عنوان عم را داشت در آیه بر عم اطلاق اب شده است. این به نظر ما يك مقداری از اشکال را حل می‌کند، در بین عرب، در استعمالات، در قرآن و غیر قرآن بر عمو اطلاق اب هم می‌شود، اما احوال را چکار بکنیم؟ بر دایی کدام عرب آمده اطلاق اب بکند؟ چون این عبارت کلی اینها را گفته است هم اعمام و هم احوال، بگوییم احوال بمنزله‌ی ام است؟ این برایش اطلاق نشده است.

پس طبق این جواب اعمام و احوال می‌آیند در «ابائهن» که آبائهن در آیه شریفه ذکر شده است اما این اشکال را دارد.

جواب دیگر این است که در آیه پسر برادر ذکر شده است، یعنی زن می‌تواند برای پسر برادر ابداء زینت باطنی بکند، برای پسر خواهر هم گفته است، می‌تواند زن در مقابل او ابداء زینت باطنی بکند. این زن نسبت به پسر برادر عنوان عمه را دارد پس در نتیجه اگر زن برای پسر برادر بتواند ابداء بکند پسر برادر می‌تواند به عمه خودش نگاه بکند.

اگر زن برای پسر خواهر بتواند ابداء بکند پس پسر خواهر می‌تواند به خاله خودش نگاه بکند، یعنی ما از آیه نظر به زینت باطنی عمه و خاله را استفاده می‌کنیم. اگر نظر به عمه جایز شد نظر به عم هم جایز است، دیگر تفکیک بین عم و عمه نیست. اگر پسر برادر بتواند به عمه خودش نگاه بکند دختر برادر هم می‌تواند به عم خودش نگاه بکند. اگر پسر خواهر بتواند به خاله خودش نگاه بکند، دختر خواهر هم می‌تواند به دایی خودش نگاه بکند. این ملازمه‌ها را دقت کنید! اینطور عرض می‌کنیم که اگر پسر برادر به عمه نگاه کرد چه نتیجه ای می‌گیریم؟ دختر برادر به عمو می‌تواند نگاه بکند، شما نمی‌توانید بین يك برادر و خواهر تفکیک بکنید! بگویید آقا این پسر برادر به عمه نگاه بکند اما به عمو نگاه نکند، نمی‌شود؛ یعنی بین این برادر و خواهر بینشان تفکیک ایجاد می‌شود.

اگر پسر خواهر به خاله نگاه کرد، دختر خواهر می‌تواند به دایی نگاه بکند. يك ملازمه عرفی روشنی بین همه اینها وجود دارد، لذا ما برای استفاده‌ی محرمیت اعمام و احوال از آن عنوان ابائهن استفاده نمی‌کنیم که او مواجه با آن اشکال است؛

از این راه می‌آییم استفاده می‌کنیم می‌گوییم در آیه ابداء زینت برای پسر برادر، برای پسر خواهر جایز شده است.

زن برای پسر برادر خودش می‌تواند ابداء زینت بکند پس این زن چه نسبتی با پسر برادر دارد؟ عمه ی او می‌شود.

می‌گوییم حالا جایش دختر برادر و برادر آن عمه، برادر آن عمه که می‌شود عموی این، پس دختر برادر هم می‌تواند برای عموی خودش ابداء زینت بکند.

یعنی نمی‌توانیم بگوییم پسر برادر برای عمه نگاه بکند، عمه برای او ابداء زینت بکند اما دختر برادر برای عمو ابداء زینت نکند، لازمه‌اش تفکیک بین برادر و خواهر، بگوییم آقا دو نفر که برادر و خواهر هستند اینها نسبت به بعضی‌ها برادر محرم است و نسبت به بعضی‌های دیگر خواهر فقط محرم است نمی‌شود.

و همچنین در آنجای که زن برای پسر خواهر خودش ابداء زینت می‌کند، زن نسبت به پسر خواهر عنوان خاله را دارد، حالا جای پسر خواهر می‌گذاریم دختر خواهر جای زن هم می‌گذاریم برادر آن زن، که برادر آن زن برای دختر خواهرش می‌شود دایی؛ پس آیه به خوبی دلالت بر این دارد نیازی به این که بگوییم در قرآن آباء شامل اعمام می‌شود این توجیه را بکنیم به هیچ وجهی نیاز ندارد، علاوه نکته‌ی که در اینجا است این است که خداوند دارد محارم را کاملاً احصا می‌کند، نمی‌توانیم بگوییم یک لفظ آباء جای دیگر بر اعمام هم اطلاق شده است اما جای دیگر که بر اعمام اطلاق شده است قرینه همراهش موجود است؛ هیچ کسی اب را بدوین قرینه بر عم اطلاق نمی‌کند؛ آن وقت اینجا ما راه روشنتری داریم آن راه را رها بکنیم از این طریق استفاده بکنیم به نظر ما صحیح نیست.

بیان احتمالات در «نسائهن»

نکته دوم در این آیه شریفه این است که یکی از افرادی که استثناء شده است «نسائهن» است. می‌فرمایند: «زنها زینت باطنی خودشان را ابداء نکنند مگر برای «نسائهن» زنهای خودشان». نسبت به معنای «نسائهن» سه احتمال وجود دارد:

1 - «نسائهن» یعنی نساء المؤمنات، یعنی زنهای مسلمان، زنهای مؤمنه زینت‌های باطنه خودشان را در حضور زنهای مؤمنه می‌توانند ابداء بکنند اما اگر در حضور زنهای کافره ابداء کردند این زنهای کافره مسیحی و یهودیه می‌روند برای شوهرانشان توصیف می‌کنند و حرام است.

2 - «نسائهن» یعنی همه زنها چه زنهای مسلمات، چه کافرات همه را می‌گیرد.

آن وقت می‌گوییم اگر همه را می‌گیرد پس این کلمه «هن» را در آیه برای چه آورده است؟ این آیه در قرآن اسمش آیه الضمائر است از باب تبعیت چون اولش می‌گوید «بعولتهن، ابنائهن و... او نسائهن» یعنی این را برای تبعیت آورده است و الا این خصوصیتی ندارد و قید احترازی نیست. «نسائهن» یعنی زنها، حالا زنهای مؤمنه یا کافره، یعنی زن می‌تواند برای زن ابداء زینت باطنی بکند مطلقاً این زن مسلمه باشد یا کافره. 3 - این است که «نسائهن» یعنی همان زنهای که در اطراف اینها در خانه و زندگی با اینها رفت و آمد دارند، نه هر زنی حتی همه زنهای مؤمنه را هم شامل نمی‌شود یعنی زن زینت باطن اش را فقط برای يك گروه از نساء مؤمنه می‌توانند ابداء بکنند، آنهایی هستند که با اینها مخالطه دارند.

اقوال مفسرین نسبت به «نسائهن»

فخر رازی: همان قول او را اختیار کرده، گفته: «المراد «بهن» المسلمات اللاتی هن علی دینهن - یعنی همین اسلام را دارند - و هذا قول اکثر السلف» اکثر علمای سلف همین نظر را دارند.^[2]

قرطبی^[3] می‌گوید: «نسائهن یعنی المسلمات و یخرج منه نساء المشركين من اهل الذمه و غیرهم فلا یحل لامرأة مؤمنه ان تكشف شیء من بدنھا - زن مؤمن نمی‌تواند يك شیء از بدنش را برای زن کافره کشف بکند - بین یدی امرأة مشرکة الا ان تكون امة لها و کره بعضهم ان تقبل النصرانية المسلمة - تقبیل کند نصرانی يك مسلمه را کراحت دانسته اند - و کتب عمر الى أبی عبیدة بن الجراح یقول انه بلغنی أن نساء اهل الذمه یدخلن الحمامات مع نساء المسلمين - به من رسیده که زنهای کافره ی اهل ذمه داخل حمامات زنهای مسلمانها می‌شوند - فامنع من ذلك - منع کن از این کار - و حل دونه - مانع شو - فانه لایجوز ان ترى الذمية عریة المسلمة - عریه از همان عورة است، ذمیه نباید عورت زن مسلمان را ببیند - فقام عند ذلك ابو عبیدة - ابو عبیدة ایستاد - و ابتهل - دعا کرد - و قال ایما امرأة تدخل الحمام من غیر عذر لا تريد الا ان تبيض و جھها ففسد الله وجهها يوم القيامة» فرمود زن مسلمانی که داخل حماماتی بشود که زنهای کافره هستند خدا روز قیامت وجه او را سیاه بکند.

اینجا قرطبی تقریباً به همین کلام عمر دارد استدلال می‌کند، نکته‌ی که وجود دارد این است که اگر واقعاً «نسائهن» مراد نساء المسلمات بود، باید در همان زمان زنهای مسلمان این را فهمیده باشند و عمل کرده باشند، نیازی نداشت به این که عمر این را بیان بکند، معلوم می‌شود که از «نسائهن» چنین چیزی استفاده نمی‌شود.

ابن عباس گفته: «لا یحل للمسلمة أن تراها یهودية او نصرانية لئلا تصفها لزوجها» پس قرطبی و فخر رازی به قول ابن عباس استناد کرده اند. ابن عباس قول خودش برای ما اعتباری ندارد؛ ابن عباس اگر از رسول الله این حرف را نقل بکند ما قبول می‌کنیم اما خودش بخواد نقل بکند با این که از ارکان مفسرین هم بوده نمیتوانیم بپذیریم.

آلوسی^[4] گفته: «و المذهب انها کالمسلمة - اعتقاد ما این است که ذمیه هم مثل مسلمه است - و المراد بالنسائهن جميع النساء و قول السلف محمول علی الاستحباب - بهتر این است که زن مسلمان خودش را از زن ذمیه بپوشاند - ثم قال و هذا القول ارفق بالناس اليوم فانه لا یفاد یکاد یمنح احتجاب المسلمات عن الذمیات - ما نمی‌توانیم بگوییم، مخصوصاً در کشورهای خارج که زنهای مسلمان دارند با نصرانی‌ها و یهودی‌ها زندگی می‌کنند، در هر جای که با اهل کتاب معاشرت دارند واقعاً مشکل است که بگوییم زنها ی مسلمان حتی زینت های باطنی خودشان را از اینها باید بپوشانند.

ابن عربی^[5] گفته: «و الصحيح عندی ان ذلك جایز لجميع النساء - گفته به نظر من زن می‌تواند ابداء زینت بکند برای همه زنها - و اما جاء بالضمير للاتباع - چرا در این آیه نفرمود - او النساء - گفت «نسائهن» این برای تبعیت است - فانها آیه الضمائر ان فیها

خمس و عشرون ضميراً - 25 ضمير در این آیه وجود دارد - لم یرو فی القرآن لها نظیر فجاء للاتباع»

مرحوم علامه: فرموده مراد از «نسائهن» زنان مؤمنین است.

صاحب مجمع البیان: ایشان هم فرموده: مراد «النساء المؤمنات» است.

کنز الدقائق مرحوم مشهدی که تفسیر بسیار خوبی است (محمد رضای قمی مشهدی) ایشان هم نوشته «او نسائهن» یعنی المؤمنات. مستند این مطلب اگر روایاتی از معصومین (ع) بود ما می‌پذیرفتیم، مستندش نقل ابن عباس است، ابن عباس هم که این را از پیامبر نقل نکرده است.

بنابر این، به نظر ما آن حرف ابن عربی (در احکام القرآن) خیلی حرف خوبی است، «نسائهن» یعنی جمیع نساء، نه اینکه نساء المؤمنات، «نسائهن» یعنی جمیع نساء. منتها این نکته که ذمیات کافرات می‌رفتند اوصاف زنهای مسلمان را برای شوهرانشان می‌گفتند این تعلیل در مؤمنات هم ممکن است موجود باشد، یعنی ممکن است يك زن مؤمنه‌ی خصوصیت يك زنی را برای شوهرش نقل بکند اگر آن حرام است این هم حرام است، ما نباید بین این دو تفکیک قائل بشویم، این تعلیل را بگوییم فقط اختصاص نسبت به کافرات دارد! نمی‌شود این حرف را زد. من يك روایت معتبری که از معصوم (ع) حتی تفسیر برهان را هم که روایات را می‌آورد دیدم نبود، حالا اگر روایت معتبری داشتیم ما «نسائهن» را به مؤمنات معنا می‌کردیم، اما حالا که روایت معتبری نیست «نسائهن» یعنی جمیع زنها.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] □ فالمراد منهما - و الله العالم - إمّا نفي آثارها الوضعية لا وجوبها من حيث الحكم التكليفي، بمعنى أنّ المسح على الخفين، المأتي به تقيّة ليس ممضی شرعاً بأن يكون جزءاً من الوضوء، فيجب عليه إعادته بعد ارتفاع الضرورة، و لا تصحّ الصلاة معه، أو أنّ المراد أنّ هذه الأشياء ليست على حدّ سائر أحكامهم ممّا يجوز إظهار التدين بها تقيّة ملاحظة للمصلحة النوعية من دون إناطتها بالضرر الشخصي، أو عدم اشتراطها بعدم المندوحة، كما لعلّه هو الأقوى بالنظر إلى ظواهر أخبار التقيّة، أو أنّ المراد عدم جواز التقيّة في المسح على الخفين، لانتفاء موضوعها، و هي الضرورة الداعية إليها، لاستقرار مذهبهم - على ما نسب إليهم - على التخيير بين مسح الخفين و غسل الرجلين، فعدم مشروعية مسح الخفين على تقدير تأدية التقيّة بغسل الرجلين - كما هو مقتضى مذهبهم - إمّا لكون المتوضئ متمكناً من تلبس الأمر عليهم بإيجاد مسح الرجلين عند اختيار الغسل، أو لكون غسل الرجلين مقدّماً على مسح الخفين في الرتبة عند التقيّة، كما هو المشهور.

و كيف كان، فهذه الأخبار - لعدم إمكان الأخذ بها، و إعراض الأصحاب عن ظاهرها، بمعنى ترك العمل بإطلاقها - لا تعارض الرواية المتقدّمة. (مصباح الفقيه، ج2، ص: 438)

[2] □ تفسیر فخر رازی، ج23، ص 207.

[3] □ جامع لاحکام القرآن، ج 12، ص 233.

[4] □ تفسیر روح المعانی ج 19، ص 143.

[5] □ احکام القرآن ج 3، ص 326.